



روش منطقی و فطری در روایات

اشکال دوم:

اشکال دوم این است که: این قوانین (منطقی) بعداً پیدا و تدوین شده و به تدریج تکمیل شده است درحالی که حقایق عالم همیشه بوده است، چگونه قوانین منطقی که پس از این پیدا شده برای شناخت اشیاء و واقعیت های جهان کافی است؟ منطقی که دست نویس بشر است، و تازه پیدا شده (مثلاً ارسطو نوشته و دیگران آن را تکمیل کرده اند یا دیگران نوشته اند و ارسطو آن را تکمیل کرده) چگونه ممکن است تبیین کننده حقایق جهان باشد با اینکه این حقایق در گذشته هم بوده است؟ این اشکال هم دوجواب دارد:

۱- جوابی است که در تمام این اشکالات است و آن همان جواب اول از اشکال اول است که روش اشکال، قیاسی است استثنائی و منطقی و این جواب نقضی است.

۲- منطبق اصطلاحی، جز تدوین همان منطبق فطری چیز دیگری نیست، اصولاً کسی منطبق را نساخته است، مثل علم طب که درحقیقت کسی آن را نساخته است بلکه دانشمندان این علم آمدند روابطی که بین مزاج و غذا و دارو و درمان است به رشته تحریر درآوردند، منطبق هم همان روش استدلالی فطری است که به صورت نوشته درآمده است نه اینکه کسی منطبق را ساخته باشد، یا بین منطقی که مدون است با منطبق فطری فرقی و اختلافی وجود داشته باشد، آن کس که اشکال کرده است، بین تدوین و ایشکار فرقی نگذاشته است. منطبق همان شکوفا کردن فطرت است و می گوید آنچه

اکنون به اصل بحث می پردازیم:

اشکالاتی که بر منطبق وارد شده و جواب آنها:

در جلد پنجم المیزان^۱ یازده اشکال مطرح شده است که منطبق، نقشی ندارد و نه تنها سودی ندارد بلکه زیان بار است، و استاد علامه «ره» پاسخ آن اشکالات را داده است.

ایشک اشاره ای به این اشکالات می نمائیم:

اشکال اول:

خلاصه اشکال اول این است که: اگر منطبق طریق موصل و راه مستقیم باشد، نباید اختلاف بین اهل منطبق باشد، ولی چون دیده می شود که بین آنها اختلاف است، پس منطبق، طریق مستقیم نیست. این اشکال دو پاسخ دارد:

۱- اینکه خود این استدلال قیاسی است استثنائی و منطقی. مع علوم انسانی
۲- راه منطقی، راه صحیح است، پس اگر کسی این راه را درست طی کرد، به مقصد می رسد و هر کس درست طی نکرد، به مقصد نمی رسد. منطبق راه و روش است، پس اگر آن را درست ندانی و در اندیشه خود درست به کار نگیری، از آن استفاده نخواهی کرد، و این بدی راه را نمی رساند بلکه نادانی رونده را. علامه طباطبائی «ره» در این مورد مثالی می زنند: شمشیر آلت بریدن و قطع کردن است، اگر کسی آن را از پشت مورد استفاده قرار دهد، از آن بهره نخواهد برد.



در نهاد انسان است اینچنین است، نه اینکه منطبق به بشر یاد داده است که چگونه بیندیشند. آری! منطبق یک قرارداد نیست که شما بگویند: جهان در گذشته بوده و تابع اینگونه قوانین قراردادی نیست!!

اشکال سوم:

اصول وقوانین منطقی ومانند آن، به منظور بستن درب خانه معصومین علیهم السلام یا برای انصراف مردم از کتاب و سنت ترویج شده، لذا مسلمانان باید از اینگونه اصول وقوانین پرهیز کنند!

این اشکال تحلیل می شود به بعضی از قیاسهای اقرتانی و استثنائی، یعنی اینها را برای آن آوردند که سد باب اهل عصمت شود و هر چه که برای بستن باب اهل بیت است باید از آن پرهیز شود. پس، از منطبق هم باید پرهیز شود. این خودش یک قیاس اقرتانی است و همان روش منطقی می باشد. این کسی که اشکال کرده، درست دقت نکرده است که احیاناً سوء استفاده هائی از منطبق شده، همانگونه که سوء استفاده هائی از فقه و اصول فقه نیز شده است. و این سوء استفاده های مذاهب گوناگون در فقه و اصول بیشتر است تا منطبق.

حال اگر کسی از مواد اصولی و فقهی سوء استفاده کرد و در برابر معصومین «علیهم السلام» به مقابله برخاست آیا این دلیل نقض آن رشته است! یا اینکه رونده سوء استفاده کرده و راه بدی را طی کرده است؟ اگر چنانچه شمشیری را درست کردند که با آن شمشیر پیامبران خدا را کشتند، آیا شمشیر بد است یا آن شخص استفاده کننده، از این شمشیر بد استفاده کرده است؟ هنگامی که می بینید فقهای در برابر فقه جعفری قرار گرفتند و اصول هائی در برابر اصول این مذهب قرار دادند که بتوانند به هر وسیله ای این درب را ببندند (که هرگز موفق نشدند و نخواهند شد) آیا این نقص فقه و اصول است یا نقص استفاده

کنندگان؟ بدون شک اگر کسی استفاده بد کرد خود بد کرده است نه اینکه این رشته و ابزار آن نقص را دارد.

اشکال چهارم:

این سلوک عقلی گاهی انسان را به مخالفت با کتاب و سنت می کشاند، چه اینکه بسیاری از آراء متفلسفین را می بینیم مخالف کتاب و سنت است.

گذشته از اینکه این هم، یک شکل منطقی است، باید توجه کرد که آیا منطبق او را به خلاف کتاب و سنت کشانده یا اینکه آن مبادی پیش ساخته باطل را به قالب ابزار منطقی ریخته و بهره بد برده است؟ منطبق روش فکر است که دارای سلسله بدیهیات اولیه ای می باشد که همه می پذیرند و نقضی ندارند ولی اکنون که برخی قوانین و قواعد و اصول از پیش ساخته را با این ابزار مخلوط کرده اند و آنها نتیجه سوء داده اند، نقض از آنها است نه از ابزار منطقی و بدیهیات اولیه.

آنکه می گوید: «كُلُّ موجود مادی»! و این را به عنوان یک اصل کلی (کبری) قرار می دهد، آنگاه می گوید: اگر روح موجود است، چون کُلُّ موجود مادی، پس روح باید مادی باشد!! اگر مبدأ موجود است چون کل موجود مادی، پس این مبدأ باید مادی باشد! و اگر مادی است باید با آزمایش حل شود!! نظیر همان مادیگرایی که می گفتند: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً»^۴ امروز هم مادیگران همین را می گویند که ما چیزی را می پذیریم که آن را ببینیم و اگر چیزی را احساس نکنیم نمی پذیریم! این مکتب می خواهد از همان مبانی مکتبی که می گوید «لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار» استفاده کند و آنها را در قالب های مادی و باطل بیاورد، آنگاه نتیجه رد بگیرد. این نقض منطبق و بدیهیات اولیه نیست بلکه از آن مکتب مادی است.

فرق بین اشکال سوم و چهارم:

اشکال سوم این بود که پیدایش منطبق برای بستن درب خانه معصومین «ع» بود، و از اول، هدف مؤسسين این علم بد بوده است و بر علیه کتاب و سنت بوده است!! که البته پاسخ آن، بطور اجمال داده شد ولی اشکال چهارم این است که وارد شدن در این راه، نتیجه و پایان خطرناکی دارد، چه هدف از اصل بد باشد یا خوب!!

اشکال پنجم:

برخی گفته اند: منطبق برای تمییز شکل منتج از شکل فاسد است که کدام شکل نتیجه می دهد و کدام عقیم است، اما موادی که در این شکل می ریزیم، بجای «الف» و «ب» و «ج» قرار می دهیم آن مواد را منطبق تأیید نمی کنند بلکه باید از جانی دیگر - مثلاً از معصومین گرفت. گرچه ما قبول داریم که منطبق ابزار کار است، اما موادی که در این ابزار می ریزیم، باید از کتاب و سنت گرفته شود. به عبارت دیگر: منطبق انسان را از اشتباه حفظ نمی کند برای اینکه موادی ندارد، منطبق با الف و ب و ج می گردد، منطبق صوری به اینگونه است که اگر شما گفتید: کل (ا) (ب) و کل (ب) (ج)، نتیجه می گیرید که: کل (ا) (ج)، اما بجای الف و ب و ج، چه باید گذاشت، آنرا منطبق تعیین نمی کند؟! منطبق می گوید که باید بین موضوع در صغری و محمول در کبری یک رابطه لزومی و یک لازمه ذاتی باشد ولی خود منطبق انسان را از اشتباه حفظ نمی کند.

جواب

اینکه گفته اند ما اگر به معصومین مراجعه نکنیم ایمن از خطا نیستیم، این مغالطه است ما باید بررسی کنیم که در چه مسائلی باید به معصومین مراجعه کنیم.

هدایت در قرآن

اما مسائل عملی که در آنها بنای عملی و تعبد در مرحله عمل معتبر است نه اعتقاد و میانسی فکری. آنجا ظواهر حجت است و انسان به همان ظواهر قول معصومین (ع) عمل می کند و اما اگر شما خواستید بفهمید چه در عالم هست و چه نیست؟ این مسئله ای است نظری نه عملی و به تعبیر دیگر به اصول دین برمی گردد و گاهی هم نه به اصول دین برمی گردد و نه به فروع دین بلکه جزء علوم تجربی است نظیر اینکه فلان دارو برای فلان مرض خوب است یا نه؟ اکنون اگر چنین مطلبی در یک خبر واحدی باشد، آیا به آن عمل می کنیم؟! قطعاً عمل نمی کنیم چرا که این حجت نیست و مسیر هم مسیر عملی نیست. آری در مسائل عملی در صورتی می توانیم خبری را حجت بدانیم که سه جهت تأمین شده باشد:

- ۱- سند باید قطعی باشد (حتماً از معصومین علیهم السلام صادر شده باشد)..
- ۲- دلالت باید قطعی باشد (نص باشد و تصریح داشته باشد نه ظهون)
- ۳- دلالت باید قطعی باشد (نص باشد و تصریح داشته باشد نه ظهون)
- ۴- جهت صدورش هم باید برایتان قطعی باشد (برای بیان واقع باشد نه برای تقیه و امثال)

شما روی ظنون متراکم که نمی توانید در برابر یک علم پیش رفته بایستید و بگوئید مثلاً کرفس برای رفع سرطان خوب است چون درخبر آمده است! یاریش فلان گیاه برای درد چشم خوب است! زیرا در آن صورت باید با پیشرفت علوم بجنگید و بگوئید در روایت چنین آمده است! اینکه حجت نیست، چیزی در مسائل نظری می تواند قابل عرضه باشد که آن سه رکزش تأمین شده باشد.

اما اگر یک خبر فزنی الصدور را با اصالة الصحة که انشاء... راوی اشتباه نکرده! یا با حمل فعل مومن بر صحت و مانند آن! درست کردید، جهت صدور راهم با این اصول عقلانی حل کردید، دلالتش راهم با اصالة الاطلاق و اصالة العموم و اصالة عدم القرینه و امثال ذلك حل کردید، آیا می توان به این خبر در مسائل علمی و نظری اعتماد کرد.

اگر تجارب بشری و علوم پیشرفته بشری ثابت کرد که فلان میوه برای فلان بیماری بد است آیا می توانیم به اطلاق روایتی اخذ کنیم که - مثلاً - فلان میوه برای فلان بیماری خوب است بدون اینکه خصوصیت های زمانی و مکانی را در نظر بگیریم و ندانیم که معصوم آن را در چه محیطی فرموده و برای چه کسی و در چه شرایطی فرموده است و مانند آن؟ هیچگاه در مسائل نظری که کار به عمل ندارد، نمی شود به اینها اکتفا کرد و به «ظن» عمل نمود. این همان جانی است که قرآن نمی کرده و فرموده است: ظن راه گشا نیست و مشکلی راهم حل نمی کند، و نمی شود با تخرص و تخمین جهان بین شد.

پس براین، منطلق می گوید من ایزارم و ایزار خویش هم هستیم، مؤاد را باید از آن مبادی اولیه که بدیهیات اولیه اند تهیه کرد، اگر چنانچه شما خواستید با ظواهر، مسئله را حل کنید آن ظواهر حوزه حجیتشان چون عمل فقهی است، اگر خواستید با این ظواهر، جهانی را ببینید، خود معصومین فرموده اند: با ظن و گمان نمی شود جهان را شناخت. البته سخن معصوم موجب علم است ولی روایاتی که به ماریسده تابوند نظر معصوم را اثبات کند باید راه علمی طی کند نه راه ظنی.

بعد از اینکه توسط عقل ثابت شد که بشر نیاز به پیامبر دارد و پیامبر باید از طرف خدا پیام او را به مردم برساند، حال چگونه پیامبر را بین آن همه مشتبی هائی که ادعای

پیامبری می کنند بشناسیم و فرق معجزه را از علوم غریبه و کارهای مرتاضان چگونه تشخیص دهیم و رابطه بین معجزه پیامبر را از کجا بدانیم؟ منطق و فلسفه عهده دار پاسخ گفتن به این سئوالها است. آنگاه پس از آنکه ثابت شد که او پیامبر یا امام معصوم (ع) است به گفته او باید عمل کرد که: «هذا ماقاله المعصوم» و «ماقاله المعصوم یؤخذ به».

۱ - جلد پنجم المیزان از صفحه ۲۵۶ الی ۲۷۱
۲ - سوره بقره آیه ۵۵

